

بی تردید نخستین تشکیلات منسجم سیاسی که امکان ظهور و بروز استعدادهای بی شمار شهید اندرزگو را فراهم آورد، هیئت های مؤتلفه اسلامی بود و نقش بسیار مؤثر او در ترور منصور، توجه کسانی را که تا آن روز به توانائی هایش پی نبرده بودند، به او معطوف کرد.

شهید اندرزگو در سال های بعد نیز، یاران و همراهان خود را عمدتاً از میان اعضای هیئت های مؤتلفه که آنان را پایبندتر و اصولی تر از تمامی جریاناتی می دید که به شکلی جدی درگیر مبارزه بودند، برگزید. اسدالله بادامچیان که آشنائی و قرابت نزدیکی با شهید اسلامی دارد و در جریان همکاری های متعدد وی با شهید اندرزگو که هر دو عضو شاخه نظامی مؤتلفه بودند، بوده است، در باره وی اطلاعات جالبی را در اختیار ما قرار داد.



« شهید اندرزگو و مؤتلفه اسلامی » در گفت و شنود
شاهد یاران با اسدالله بادامچیان

اسوه ارزشمند جنگ چریکی اسلامی...

نظر من زندگی و شیوه های مبارزاتی شهید اندرزگو می تواند یک جزوه درسی کامل درباره مبارزات چریکی اسلامی باشد. اخلاق او، رفتاراش، استراتژی، شیوه های مخفی کاری، شیوه های فریب دادن و گول زدن رژیم، شیوه های ارتباطات مردمی، شیوه خرید اسلحه، شیوه گردآوری منابع مالی، شیوه کار تشکیلاتی، چگونگی استفاده از خانواده و اینکه خود و خانواده اش در کنار هم با رژیم می جنگیدند. اینها همگی درس هستند و ما اگر بخواهیم نمونه یک چریک مسلمان واقعی را به مردم فلسطین و لبنان و جهان اسلام معرفی کنیم که با رعایت تقوا، تدبیر، عرفان، معنویت، شهادت، شجاعت، و سرنگهداری، به مبارزات همراه با توفیق چریکی می پرداخت، بهترین الگو، شهید اندرزگوست که تا به حال روی این جنبه، کار نشده است. چندین بار به شکل کلان این موضوع را مطرح کرده ام. خود من به علت مشغله نمی رسم این کار را انجام بدهم، وگرنه واقعیت این است که باید در این ابعاد، کار و مطالعه و تحقیق صورت بگیرد و امیدوارم شمائی که دارید این کار ارزشمند را می کنید، بتوانید تمام این ریزه کاری ها را در بیابارید که دست کم به صورت یک جزوه جامع در آید. قبلاً مثلاً جزوه تاکتیک جنگ شهری بود. می شود با مطالعه در شیوه های مبارزاتی شهید اندرزگو، مثلاً جزوه جنگ چریکی اسلامی را تدوین کرد و آن وقت تفاوت این شیوه با شیوه های مرسوم قبلی روشن می شود. غیر از امدادهای غیبی، دلیل سوم موفقیت شهید اندرزگو، اعتقاد عمیق به فرهنگ توکل و توسل بود. بی اعتنائی به خطرات مادی در او بسیار بارز بود. او ضمن آنکه جان خود و همه همراهان و یاران و مبارزان را عزیز می شمرد، و در حفظ آن می کوشید، ولی در عین حال هیچ غم نگهداشتن جان خود را نداشت و این ویژگی، او را از لحاظ روحی قدرتمند کرده بود. علت دیگر همکاری او با یک تشکیلات قوی مردمی اسلامی مثل مؤتلفه اسلامی بود و این

عمیق به اسلام، دوم اعتقاد راسخ به اینکه خداوند، مدبر الامور است و این اعتقاد به معنای جبری بودن امور نیست که انسان را از کار می اندازد، بلکه در واقع اینکه آدمی از امدادهای غیبی بهره می گیرد که خداوند در قرآن حدود آنها را مشخص کرده و در صورتی روی خواهد داد که افراد در راه اسلام بجنگند و مبارزه کنند، همچنان که در جنگ بدر، احد و احزاب پیش آمد. اندرزگو تمام شیوه های دقیق کار چریکی را در تمام مراحل زندگی، غیر از پایان عمرش، رعایت می کرد. در آخر عمر، نشاط شهادت، او را از مراقبت و احتیاط باز داشته بود و مستانه حرکت می کرد. اینها نیازمند برنامه ریزی و کار ویژه ای است. متأسفانه در مورد شهید اندرزگو، بیشتر به همین طرح و کار مبارزاتی بسنده شده و هیچ کس نیامده یک تحلیل دقیق و عمیق و با توجه به جزئیات اموری در مورد شیوه و فعالیت های وی انجام دهد و بگوید که او چه کرده است. به



او در داخل این تشکیلات فعالیت می کرد و تشکیلات برای او پول فراهم می آورد، او را راهنمایی می کرد، بدون اینکه مسئله سلطه تشکیلاتی و فرماندهی و این صحبت ها در میان باشد.

نام شهید اندرزگو برای شما چه خصال و ویژگی هائی را تداعی می کند؟

با گرمداشت خاطر شهید بزرگوارمان، شهید اندرزگو، قهرمان ترین چریک قرن معاصر و اسوه ارزشمند جنگ چریکی اسلامی ارزشی. اینها را مبالغه نمی کنم، به این علت که متوسط عمر هر چریکی، طبق آن چیزی که در فرهنگ های چریکی و عملیات چریکی هست، شش ماه است. شهید اندرزگو از سال ۱۳۴۳ که وارد جهاد مسلحانه شد تا سال ۱۳۵۷ یعنی ۱۴ سال چریکی است که با قوی ترین برنامه ظاهر شده و رژیم شاه را همراه با اینتلجنس سرویس و سایر سرویس های امنیتی دنیا عاجز کرده و تمام قدرت جهانی ساواک و پشتیبانی سیا و اینتلجنس سرویس و موساد نتوانسته ایشان را دستگیر کند و از پادر بیابارد. و مهم تر اینکه او کسی نبوده که در صحنه اجتماع هم نباشد و کاملاً مخفی زندگی کند. در مدرسه علمیه چیدر درس می داده و دائماً در حال رفت و آمد و مسافرت بوده. تنها در یک کشور هم نبوده. از مرز بارها عبور می کرده و به کشورهای مختلف رفته و برگشته و به رغم گستردگی فعالیت با همه گروه های مبارز و تأمین بخش عمده ای از اسلحه برای مبارزات و همکاری با هیئت مؤتلفه اسلامی به عنوان یک تشکیلات گسترده، باز هم رژیم نتوانسته او را دستگیر کند، در حالی که گروه هایی که در ارتباط با او بودند، چند بار دستگیر شدند، از جمله حاج محسن رفیق دوست یا آن گروه اسدالله اوسطی دستگیر شدند، ولی رژیم نتوانست به او دسترسی پیدا کند. و جالب اینجاست که بعد از شهادت او، رژیم، آقای صالحی و آقای اسلامی و آقای لبنانی و بقیه را دستگیر کرده، اما باز نتوانسته بفهمد که شهید اندرزگو چه کرده و به هیچ یک از مخفیگاه های او دست نیافته و این نشان نه نهایت افتداری و قدرت وی در جنگ چریکی اسلامی است. علل آن هم به نظر من چند چیز است. یکی اعتقاد

سال ۴۹ منزل شهید لاجوردی در کوچه شهاب الدوله روبروی خانی آباد جمع شدیم و تصمیم گرفتیم وارد فاز مسلحانه شویم و یکی از بحث‌هایمان این بود که آقای اندرزگو چگونه می‌تواند فعالیت‌های جدی داشته باشد و چگونه از او استفاده کنیم. کار مسلحانه از سال ۴۹ با قضیه سیاهکل و دکل‌های جشن‌ها شروع شد و انتظار این بود که ما بتوانیم در این بخش چریکی هم کمک کنیم. در اینجا یک کار جدید شروع شد و شهید اندرزگو و شهید اسلامی و آقای رفیق‌دوست و چگونگی ارتباط آنها با سازمان و تهیه اسلحه مشخص شدند و این بخش هم فعال شد. بعضی وقت‌ها خود من واسطه بودم که بعضی از این مواد، از جمله مواد منفجره را برسانم. یک بخشی را یادم هست که گرفتیم و بردم به مدرسه‌مان و زیر یک ستون مخفی کردم. در سال ۵۲ دستگیر شدم و در سال ۵۶ آدمم بیرون دیدم آن مواد سرچایش محفوظ مانده که به درد بعضی از گروه‌هایمان خورد و بردم و تحویل دادم. بنابراین قرار شد نظرات مشورتی به ایشان بدهیم و از سوی دیگر باید از نظر تأمین منابع مالی کمک می‌کردیم که این کار را شهید اسلامی انجام می‌داد. از طرف دیگر تأمین بعضی از تدارکات برای او بود، هر چند او در این مسئله واقعاً از کمک بی‌نیاز بود و مهارت‌های کافی را داشت. این مهم‌ترین دیده‌بانی ما برای شهید اندرزگو بود. باید مراقبت می‌کردیم بعضی از دوستانی که با ایشان ارتباط برقرار می‌کردند؛ حرف خارج از رده نزنند و اگر زدند، سریع از طریق تشکیلات، آن نقطه را کور کنیم که باعث رخنه دشمن نشویم. از سوی دیگر اخبار و اطلاعات گسترده‌ای را که از طریق سازمان و طرق دیگر به دست می‌آمد به ایشان می‌رساندیم. در سازمان گیرنده داشتند که همه پیام‌های ساواک را می‌گرفتند و مدت زیادی شاهسون مسئول آن بود. هنگامی که اسدالله اوسطی گیر افتاد، همه راه‌های منتهی به او را کور کردیم که شهید اندرزگو از طریق او گرفتار نشود. من خودم با اسدالله اوسطی عکس داشتم. در شهرستانک با او عکس انداخته بودم. وقتی متوجه دستگیری او شدیم، نشانه‌های منتهی به او را کور کردیم.

درباره مشروعبیت کشتن بعضی از افراد چگونه تصمیم‌گیری می‌کردید؟

در مورد این مسئله که چه کسی را و چگونه بزنیم و مسئله شرعی آن، یک بار بحث کردیم و دیدیم که شاه را نمی‌شود در هیچ جازد، مگر با موشک و از دور. این بحث مطرح شد که او را در کاخ مرمر بزنیم، قرار شد شهید اندرزگو موشک تهیه کند. من همان جا این بحث را مطرح کردم که موقعی که می‌خواهید او را بزنید، طبیعتاً عده‌ای کشته می‌شوند که این



به نظر من زندگی و شیوه‌های مبارزاتی شهید اندرزگو می‌تواند یک جزوه درسی کامل درباره مبارزات چریکی اسلامی باشد. اخلاق او، رفتار، استراتژی، شیوه‌های مخفی‌کاری، شیوه‌های فریب دادن و گول زدن رژیم، شیوه‌های ارتباطات مردمی، شیوه خرید اسلحه، شیوه گردآوری منابع مالی، شیوه کار تشکیلاتی، چگونگی استفاده از خانواده و اینکه خود و خانواده‌اش در کنار هم با رژیم می‌جنگیدند.

این کار را نداشتم و مثلاً ارتباط من با مرحوم ربانی شیرازی و نیز با گروه ابودر نهانند با یک واسطه از طریق ایشان بود. یا ارتباط من با گروه‌های مختلف، هر کدام توسط فرد خاصی بود، مثلاً با مجاهدین خلق، من از طریق خوشدل ارتباط داشتم. وقتی که در انفرادی کمیته مشترک باخبر شدم که او توسط رژیم کشته شده، از یک طرف ناراحت و متأسف شدم و از طرف دیگر احساس آرامش کردم که اسرار مبارزه دست کم فعلاً از این طریق لو نمی‌رود. شهید اندرزگو در سال ۴۳ شاگرد نجار بود و در کوچه پشت مسجد جامع کار می‌کرد و من دورادور با او کار می‌کردم و نظارت داشتم. وقتی جریان منصور پیش آمد و او فراری شد، از آن به بعد ما با توجه به نسبتی که با شهید اسلامی داشتیم، با ایشان در ارتباط قرار گرفتیم. هم از نظر تأمین زندگی، هم از نظر ارتباطات و هم از نظر هدایت امور یعنی اینکه از لحاظ سیاسی چه کند و از نظر چریکی دست به چه اقداماتی بزند. اوج این پشتیبانی را در سال ۵۷ می‌توانید ببینید که شهید حاج طرخانی و شهید اسلامی که واسطه ایشان با مرحوم اکبر پوراستاد بود، برای تأمین بودجه خرید آن دو کامیون اسلحه و خرید موشک، تلاش کردند و ما شهید اندرزگو را برای خرید اسلحه پشتیبانی کردیم. من دستگیر شدم. در بخش نظامی فعالیت نداشتم، ولی از فعالیت‌های این بخش اطلاع داشتم. من در بخش سیاسی فعالیت می‌کردم، ولی افرادی مثل آقای رفیق‌دوست در حوزه من بودند و ایشان با شهید اندرزگو ارتباط داشتند. در

تشکیلات در واقع از او حفاظت می‌کرد. او در داخل این تشکیلات فعالیت می‌کرد و تشکیلات برای او پول فراهم می‌آورد، او را راهنمایی می‌کرد، بدون اینکه مسئله سلطه تشکیلاتی و فرماندهی و این صحبت‌ها در میان باشد. نکته قابل توجه دیگری که در موفقیت شهید اندرزگو نقش دارد، مسئله روحانیت اسلام است. او به مدرسه چیدر می‌رود و تبدیل به شیخ عباس تهرانی می‌شود که این مسئله، در موفقیت او نقش بسیار مهمی دارد. مسئله دیگر فضای آن روز کشور و رهبری امام بود. مردم از ملی‌گرایی و امثالهم و از رژیم و حامیان او، یعنی آمریکا و انگلیس و غرب به تنگ آمده بودند و کسی را که گرایش‌های اسلامی داشت، کمک می‌کردند. نکته دیگر اینکه شهید اندرزگو دقیقاً بر اساس اصول و ارزش‌های اسلامی حرکت کرد و این اصول به گونه‌ای است که هر گاه انسان بر اساس آنها حرکت می‌کند، برنده است و کارش تأثیر دارد. برای مثال مسئله محرم و نامحرم معمولاً در خانه‌های تیمی و مبارزات چریکی رعایت نمی‌شد و تحت عنوان مبارزات و ضرورت همکاری، غالباً زنان و مردانی که محرم نبودند؛ در خانه‌های تیمی و در گروه‌های مبارزاتی، با هم کار می‌کردند، اما شهید اندرزگو به شدت مقید به رعایت تمام احکام و آداب اسلامی بود و ذره‌ای از آنها تخطی نمی‌کرد، من فکر می‌کنم ما باید یک چریک اسلامی شناسی و شهید اندرزگو شناسی مجدد داشته باشیم، به گونه‌ای که قابل تدریس و مطالعه باشد.

آشنایی شما با او از چه مقطعی آغاز شد؟

آشنایی من با ایشان طبیعتاً از مؤتلفه اسلامی شروع شد. در این تشکیلات، ما روابط عمومی گسترده‌ای داشتیم و من می‌بایست با افراد مختلفی سروکار داشته باشم، در عین حال که تمام اصول مخفی‌کاری را هم رعایت می‌کردم و در عین حال که در فعالیت‌های مختلفی که در خاطرتم ذکر کرده‌ام، شرکت داشتم، اما چهره علنی نداشتم و شاید یکی از دلایلی که توانستم فعالیت‌های گوناگونی بکنم، همین بود. من شهید اندرزگو را از سال ۴۳ می‌شناختم، ولی نه او می‌دانست که من می‌دانم او عضو شاخه نظامی مؤتلفه است و نه ارتباط من با او، در زمینه فعالیت‌های مسلحانه بود. در طی سال‌هایی که از دور با او کار می‌کردم و همراهی جدی با او داشتم، همه کارهایش از طریق شهید بزرگوارمان شهید اسلامی که شوهر خواهر من بود، انجام می‌پذیرفت. ای کاش او زنده بود و می‌توانست ریزه‌کاری‌های آن ارتباطات را بازگو کند. انصافاً قدر شهید اسلامی در انقلاب ما، هنوز ناشناخته است. فردی بود مثل شهید عراقی و آدم بسیار ارزشمندی بود. من تنها



شهید صلاقی اسلامی.



شهید اسدالله لاجوردی.



اغلب شب‌ها به خانه شهید اسلامی می‌آمد و می‌خوابید. شهید اسلامی کلید خانه‌اش را به او داده بود که شبانه روز، هر وقت لازم شد، بیاید آنجا و یا اگر لازم دانست ما چیزی را که لازم بود او مطلع شود آنجا بگذاریم و بعد، او بیاید و بردارد، یا بالعکس اگر قرار بود او چیزی به ما بدهد، در آنجا بگذارد و بعد، ما برویم و برداریم و لذا شهید اندرزگو آن کلید را داشت. خوشبختانه آن کلید هیچ وقت به دست ساواک نیفتاد، که اگر می‌افتاد، آنجا را به عنوان یک خانه تیمی می‌گرفتند. گاهی اوقات می‌شد که شهید اندرزگو ساعت ۲ و ۳ بعد از نصف شب

می‌آمد، نیم ساعت، یک ساعته استراحت می‌کرد و می‌رفت. شبکه شهید اندرزگو لوفت، ولی شبکه آقای صالحی و آقای لبنانی و آقای اسلامی گیر افتاد. البته سال ۵۷ بود و نه ساواک می‌توانست فشار سابق را بیاورد، نه اینها با شهید اندرزگو به اندازه سابق ارتباط داشتند.

تأثیر نقش شهید اسلامی را در کارآمدی مبارزات شهید اندرزگو چگونه ارزیابی می‌کنید؟

اطلاعات شهید اندرزگو از طریق شهید اسلامی به ما و نیز منابع مالی از طریق او به شهید اندرزگو می‌رسید. حمایت، منابع مالی، ارتباطات، ساماندهی امور و فعالیت‌ها، حقاً به دوش شهید اسلامی بود.

از لطف شما برای این مصاحبه ممنونیم.

وظیفه ماست. یاران خوبی بودند و رفتند. البته بنده یک مطلبی به نام اسطوره چریک اسلامی در باره شهید اندرزگو در روزنامه رسالت چاپ کردم. بسیاری از مطالب از یادم رفته و ممنونم که شما گاهی می‌آیید و این زوایای تاریک تاریخ را از ذهنمان می‌کشید بیرون. واقعاً رفتن یاران خوب، مخلص، صدیق و قوی، حسرت عجیبی بر دل انسان می‌گذارد. شهید اندرزگو یکپارچه تقوا، اخلاص، شور، نشاط، تدین، جهاد، تدبیر و سرنگهداری بود. تصورش را بکنید که یک چریک چهارده سال فعالیت کند و حتی یک نفر را هم لو ندهد. این چیز عجیبی است. وقتی شهید می‌شود، هیچ چیزی را از او به دست نمی‌آورند، آن هم با آن شبکه گسترده ارتباطات در ایران و کشورهای همسایه. مخفیگاه‌های اسلحه‌اش جز یکی که در کرج مربوط به اسدالله اوسطی بود، لوفت و ماند و بعد از انقلاب از آنها استفاده شد. آدمی که در ارتباط با او هیچ چیز و هیچ کس لو نرود و حتی همسرش که با او همراه است و اسلحه برایش می‌آورد، خالی از اطلاعاتی باشد که قابل استفاده دشمن باشد. واقعاً قدرت می‌خواهد. من که می‌گویم او قوی‌ترین چریک دنیای معاصر است، مبالغه نمی‌کنم. هیچ کس مثل او نیست. او با همه علما و روحانیان رفیق بود و ارتباط داشت و هیچ مسئله‌ای لو نرفت. جنبه‌های اخلاقی و عرفانی و تقوا و اخلاصش منحصراً به فرد بود. آقای رفیق‌دوست می‌گوید آدم دیدم خانه محاصره است. گفت حالا بیا وضو بگیریم. وضو گرفت و دو رکعت نماز خواند. بعد بلند شد و راه افتاد و آیه «و جعلنا» را خواند و رفت با ساواکی‌ها حرف زد و شوخی کرد. آقای رفیق‌دوست با همه شجاعتش می‌گوید دل توی دلم نبود، ولی او با همه شوخی کرد و سوار ماشین شد و رفت، بدون اینکه گرفتار شود. این دستیچاه نشدن قدرت عجیبی می‌خواهد. به نظر من هم زندگی هم کارهایش نیاز به بازنگری و ساخته شدن فیلم و نگارش کتاب و انجام تحقیقات وسیع دارد. انشاءالله روزی انقلاب ما مقدر این عزیزان را بداند. ■

شهید اندرزگو رابطه‌ای نداشتیم، چون شهید اندرزگو و صالحی‌ها خیلی با هم صمیمی بودند و اگر یکی شان گرفتار می‌شد، بقیه هم به خطر می‌افتادند، بماند که بسیار آدم‌های مقاومی بودند و به خصوص حاج اکبر صالحی، یکی از یاران ارزشمند مؤتلفه و انقلاب بود، با این همه تقیه می‌کردیم. به هر حال در این اواخر، شهید اندرزگو این بی‌احتیاطی‌ها را می‌کرد، علتش هم نه این است که او مقصر است، درست مثل شهید لاجوردی خودمان که می‌گفتم، «تو را می‌زنند، چرا بی‌احتیاطی می‌کنی؟» می‌خندید و می‌گفت، «ولش کن!» این همان حالتی است که شهید مطهری می‌فرمایند وقتی انسان به شهادت نزدیک می‌شود، یک جور حالتی پدید می‌آید که من نامش را «نشاط شهادت» می‌گذارم و فرد در این حالت، کاملاً مست است. انصافاً من در چهره او در مغازه آقای لاجوردی، چنین حالتی را حس کردم. در عالم دیگری سیر می‌کرد. احساس کردم دارد پروبال می‌زند که برسد.

از شب شهادت ایشان چه خاطره‌ای دارید؟

آن شب ما در منزل آقای لبنانی در کوچه روحی جلسه داشتیم که صدای تیراندازی آمد. در آن جلسه آیت‌الله انواری، شهید محلاتی و شهید کچویبی هم بودند. صدا که آمد از این طرف و آن طرف پرس‌وجو کردیم که چه شده، معلوم شد که یک نفر در آنجا توسط مأموران ساواک شهید شده است. من پیگیری کردم و نیم ساعت بعد خبر آمد که آسید علی اندرزگو را شهید کرده‌اند. با توجه به نزدیکی منزل صالحی، من از آن جلسه آدمم بیرون و رفتم دنبال این‌که سرخ‌ها را کور کنیم؛ چون با شهید شدن اندرزگو می‌رفتند سراغ بقیه. به شهید اسلامی هم خبر دادیم و ایشان بلافاصله تقیه کرد، چون شهید اندرزگو،

حکم شرعی می‌خواهد که آیا می‌ارزد که این کار را انجام دهیم یا نه. ثانیاً این کاخ جزو میراث‌های فرهنگی است. شاید برای بعضی تعجب آور باشد که ما در آن شرایط به این چیزها هم فکر می‌کردیم. به هر حال گفتم که باید در این مورد اجازه بگیریم و به دنبال کسب اجازه از علما بودیم که به هر حال شاه متوجه شد که کاخ مرمر جای امنی نیست و رفت و کاخ نیابوران را که مجهز به تیربار و اسلحه‌های ضد موشک بود، ساخت و ما رسیدیم از این کارها انجام دهیم، وگرنه سازمان به این فکر بود که این کار را بکند. ما اعتقاد داشتیم که باید از نظر شرعی،

صحت کارهایمان تأیید و به ویژه بازتاب‌ها و پیامدهای سیاسی کارها ارزیابی شوند. باید سخت مراقبت می‌کردیم. اینها نکات مهمی بود. به هر حال من دستگیر و زندانی شدم و در سال ۵۶ آدمم بیرون و طبیعتاً ارتباطات ما با اینها قطع شده بود. در این سال وارد برنامه‌های مخفی شدیم و کارهای مسلحانه را جز در سطوح کلان دنبال نمی‌کردیم، ولی در عین حال این بحث مطرح بود که نهایتاً کار ما با رژیم به یک رویارویی سنگین و مسلحانه خواهد انجامید و طوری برنامه‌ریزی می‌کردیم که آقای اندرزگو بتواند به شکلی مؤثر فعالیت کند. در سال ۵۷ وقتی که ما احساس کردیم که آمریکایی‌ها دارند به جایی می‌رسند که دست به سرکوب و کشتار بی‌رحمانه بزنند و حتی از نیروهای اسرائیلی استفاده کنند، این بحث مطرح شد که اگر آنها این کار را کردند، چه کسی و چگونه باید با آنها مقابله کند. این بود که مسئله خرید سلاح و موشک مطرح شد و شهید اسلامی و مرحوم اکبر پوراستاد این مسئله را با شهید اندرزگو مطرح کردند و بعد هم شهید حاج طرخانی در جریان امر قرار گرفت و بخش عمده‌ای از پول هم تأمین شد و شهید اندرزگو هم دو تا کامیون اسلحه آورد که یکی را هم بچه‌ها تحویل گرفتند و بردند تحویل مقامات رسمی دادند. بقیه اسلحه‌ها را نهمیدیم چه شد. به هر حال شهید اندرزگو آدم بسیار متقی و درستکاری بود. خانمش می‌گفت یک وقت می‌دید یک میلیون تومان پول توی جیبش بود، ولی ما همان نان و پنیر می‌خوردیم و یک ریال از آن پول خرج نمی‌کرد. در حالی که اختیار کامل هم داشت که از آن پول استفاده کند، ولی نمی‌کرد. در سال ۵۷ ارتباط ما با شهید اندرزگو زیاد شد و باید از او شدیداً مراقبت می‌کردیم. یک روز من رفتم در مغازه شهید لاجوردی دیدم او آنجا ایستاده است. سلام و علیک کردم و پرسیدم، «اینجا چه می‌کنی؟» گفت، «دل‌م تنگ شده بود برای سید، آدمم او را ببینم.» گفتم، «چه وقت دلتنگی است؟ اینجا مغازه آقای لاجوردی و کاملاً تحت نظر است. آن هم در چنین موقعیتی که کاری به این عظمت در دست داریم، آدمی اینجا چه کار؟» گفت، «بابا ول کن! دل‌م تنگ می‌شود. کمی عصبانی شدم که، «حالا وقت این حرف‌ها نیست و ما همگی باید به تکلیف‌مان عمل کنیم.» آن شب او رفت و سه چهار روز بعد، شهید اسلامی گفت رفته دم در خانه اکبر پوراستاد. گفتم، «برو به او بگو مگر فلانی نگفت باید مواظب باشیم؟ مثل اینکه تو حالت عوض شده، چه شده؟ چرا این قدر بی‌احتیاطی می‌کنی؟ من به تو می‌گویم در مغازه لاجوردی نرو، تو بلند شدی رفتی دم در خانه پوراستاد؟» آن روزها، یعنی در سال ۵۷، مرحوم پوراستاد و شهید اسلامی در هر تظاهراتی در صف جلو و کاملاً شاخص بودند. در این گیرودار مسئله خرید اسلحه و این چیزها پیش آمد و بعد هم که رفت خانه آقای صالحی. من با آقای صالحی در ارتباط با

شهید اندرزگو

این اواخر، شهید اندرزگو بی‌احتیاطی می‌کرد، علتش هم نه این است که او مقصر است، درست مثل شهید لاجوردی خودمان که می‌گفتم، «تو را می‌زنند، چرا بی‌احتیاطی می‌کنی؟» می‌خندید و می‌گفت، «ولش کن!» این همان حالتی است که شهید مطهری می‌فرمایند وقتی انسان به شهادت نزدیک می‌شود، یک جور حالتی پدید می‌آید که من نامش را «نشاط شهادت» می‌گذارم.